

روشنفکران ایرانی و مسئله فلسطین عدالت خواهی و ظلم ستیزی باید جامع الاطراف باشد

گفت و گو از کمال رضوی

منبع: مجله چشم انداز، شماره ۷۷، اسفند ۱۳۹۱ و فروردین ۱۳۹۲

به عنوان یک مبنای، ورود روشنفکران و اندیشمندان به مناقشه‌ای که بین اسرائیل و فلسطین وجود دارد ضرورتی دارد یا خیر؟ یعنی جزو وظایف روشنفکری تلقی می‌شود یا نه؟ اگر می‌شود از وظایف روشنفکر تلقی کرد، به چه اعتباری و اگر نمی‌شود به چه دلیلی؟

بگذارید از این سؤال شروع کنیم که آیا اساساً برای ورود روشنفکران به مناقشات سیاسی دلیل و ضرورتی وجود دارد؟ با توجه به اینکه روشنفکر حوزه عمومی وارد حوزه نقد قدرت می‌شود و از آنجا که جدال با قدرت در اشکال مختلف حضور و ظهورش در جامعه یک جدال سیاسی است، پای روشنفکر، خواه ناخواه به عرصه سیاست کشیده می‌شود. اما برگردیم به پرسش مشخص شما، یعنی مناقشه اسرائیل - فلسطین که یکی از پیچیده‌ترین مسایل سیاسی جهان امروز است. فهم ابعاد مختلف این مناقشه هم از حیث تعیین نسبت روابط قدرت در نظام جهانی و هم برای فهم سیاست داخلی ایران بسیار کلیدی است. پس روشنفکر فعال در عرصه عمومی جامعه طبیعتاً ناگزیر می‌شود که نسبت به آن، اتخاذ موضع سیاسی کند.

تصورم این است که روشنفکر در تعامل با مسائلی است که حول و حوش او در جامعه می‌گذرد، هم باید دل مشغول مسائل نظری و فکری‌ای باشد که جامعه با آنها دست به گریبان است، هم باید آنچه در جهان پیرامونش می‌گذرد را به نیکی رصد کند و تا جایی که می‌شود در آن مشارکت داشته باشد. مثلاً در جامعه ما سراغ گرفتن از رابطه میان سنت دینی و ایرانی با مدرنیته‌ای که از ۱۸۰ سال پیش با آن روبه‌رویم، در دستور کار روشنفکران ما قرار دارد؛ حال روشنفکران دینی و نواندیشان دینی بیشتر به مؤلفه‌های دینی این سنت توجه دارند و از ربط و نسبت میان عرفان، کلام، تفسیر و فلسفه اسلامی با آموزه‌های مدرنیستی که از دل علم و فلسفه و جامعه‌شناسی و روانشناسی جدید سر بر آورده، سراغ می‌گیرند و در آن باب، نظریه‌پردازی کرده و تا جایی که امکان دارد، مفهوم‌سازی می‌کنند و به واکاوی و پالایش انتقادی سنت مشغول هستند. اما روشنفکران غیردینی یا روشنفکران موسوم به روشنفکران عرفی در دیگر مؤلفه‌های سنت سترِ پس پشت توجه دارند؛ مثلاً به تاریخ ایران زمین، به مفهوم هویت و دیگر مؤلفه‌ها؛ و می‌کوشند در آن حوزه کارهای فکری و روشنفکرانه خود را سامان بخشند. این نکته را از این جهت عرض می‌کنم که شما وقتی می‌گویید «روشنفکر»، به هر حال روشنفکر در فضای عمومی جامعه ما، هم پایی در سنت دارد و هم نگاهی جامع‌الاطراف و عمیق به دستاوردهای معرفتی جهان جدید و از این نظر، ما آنها را از عالمان سنتی مثل آیت‌الله بروجردی و آیت‌الله خویی تفکیک می‌کنیم و از سویی از دیگر پژوهشگران و کسانی که در یک حوزه کار تخصصی می‌کنند، نظیر مرحوم فروزانفر و یا مرحوم عصار، یکی محقق تراز

اول در حوزه ادب و عرفان اسلامی بود و دیگری محقق در حوزه فلسفه اسلامی و همچنین غلامحسین دینانی در روزگار کنونی که متخصص فلسفه اسلامی است. این افراد را نمی‌شود روشنفکر به حساب آورد، زیرا دل‌مشغول مسائلی جاری و ساری در جامعه نیستند و کار تخصصی خود را انجام می‌دهند. پس روشنفکر، نه عالم سنتی است چنان که آمد و نه محقق و آکادمیسین صرف و نه یک فیلسوف و متکلم و عارف صرف است، بلکه به امور و مسائل ما نحن فیه می‌پردازد.

اما قصه فقط در همین جا خلاصه نمی‌شود. این را گفتم تا از آن در گذرم و بگویم روشنفکر از آن حیث که روشنفکر است، علاوه بر مسائل نظری، به مسائل عملی هم عنایت دارد. مثلاً اگر مقوله حجاب و حدود و ثغور آن در جامعه امروز ما از مسائلی است که مبتلابه دارد و گفت‌وگوهای فراوانی در موردش صورت می‌گیرد، روشنفکر باید درباره آن اتخاذ موضع و گره‌گشایی کند و به میزانی که به این حوزه‌ها می‌پردازد، روشنفکر است. مسائلی که علاوه بر سویه نظری، صبغه سیاسی هم دارند، نظیر سراغ گرفتن از رابطه میان نهاد دیانت و سیاست و آثار و نتایج مترتب بر آنها نیز در زمره کند و کاوهای روشنفکرانه است؛ همچنین است نقد اخلاقی فقه و سیاست در روزگار کنونی.

اگر همه آنچه گفتم را به سمع قبول بپذیریم، تصور می‌کنم در سلسله مراتب اموری که روشنفکران ایرانی باید به آن پردازند - و تاکنون هم البته برخی به میزان بسیار زیادی به آن پرداخته‌اند - قصه موسوم به مناقشات اسرائیل و فلسطین در ۶۰ سال اخیر است. زمانی که روشنفکر ایرانی وارد عرصه قضاوت اجتماعی و نقد می‌شود، به زودی درمی‌یابد که در خلأ، نمی‌تواند دست به قضاوت سیاسی - اجتماعی درباره امور داخلی بزند، از این رو روشنفکر وارد مجموعه‌ای از روابط گسترده در نظام سیاست جهانی هم می‌شود و درباره آنها نیز باید دست به اتخاذ موضع سیاسی بزند. امروز که از جامعه‌ای به نام ایران حرف می‌زنیم، باید در نظر داشته باشیم که ایران، جزئی از سرنوشت یک منطقه جغرافیایی حساس به نام خاورمیانه است و کشوری در کانون مناقشات جهانی. به این ترتیب همان قدر که سرنوشت ایران بر کشورهای همسایه و پیرامونی اثر دارد، آینده و سرنوشت کشورهای اطراف هم به ما مربوط است. بنابراین نمی‌توان میان پرداختن به مسایل داخلی و حوزه روابط بین‌الملل اولویت‌بندی کرد. روشنفکران با چشم نقاد و تیزبین خود مسایل جهان اطراف و مناسبات جهانی و نحوه تأثیر و تأثر آنها بر ایران را رصد می‌کنند. با گفتن این سخن می‌خواهم تأکید کنم که با برخی مواضع شبه‌ناسیونالیستی پر آب و تابی که متأسفانه به تازگی هم بسیار در جامعه رواج پیدا کرده مخالفم و اتفاقاً به عنوان کسی که دغدغه‌های ملی پررنگی هم دارد تصور می‌کنم حل هر مسئله ملی، همان قدر که در گرو ائتلاف‌ها و حل مناقشات سیاسی داخلی است، نسبت وثیقی با بازتعریف روابط ما با جهان اطرافمان دارد. همان گونه که در منطق سیاست داخلی، مدام در حال بررسی امکان ائتلاف‌های سیاسی و رایزنی‌ها هستیم، در روابط جهانی نیز با کشورها و ملت‌های دیگر باید با همین منطق دست به انتخاب و بازسازی روابطمان بزنیم. از این منظر توجه به مسئله اسرائیل - فلسطین، دارای اهمیت است. در یک کلام، می‌خواهم بر این امر تأکید کنم که مسائل داخلی ما از مسائل خارجی ما جدا نیست.

اما چگونه می‌توانیم به عنوان روشنفکر مستقل، دست به اتخاذ موضع درباره مسئله فلسطین بزنیم. ملاحظه کنید، متأسفانه در نتیجه برخی سیاست‌های به کار گرفته شده نادرست، امروز بسیاری از شهروندان ایرانی نسبت به مسئله فلسطین حالت

واکنشی پیدا کرده‌اند. جمهوری اسلامی در تنظیم سیاست خود همواره تأکید زیادی بر مسئله فلسطین داشته است. این تأکید را از این جهت که در فضای دو دهه اخیر ما، بویژه در میان جمع کثیری از جوانان که مسائل اجتماعی و سیاسی را دنبال می‌کنند، به خاطر تأکید بیش از حد حکومت بر مسئله مناقشه میان اعراب و اسرائیل، از این مسئله تا حدودی دلزده شده‌اند و فکر می‌کنند، چرا حکومت به این مسائل می‌پردازد و این امر بی جهت موضوع کلام و بحث و بررسی قرار گرفته است. تصور می‌کنم مسئله مهمی است اگر در جای خود به آن پرداخته شود.

عرایضم را با دو مثال روشن تر می‌کنم؛ زمانی که در ایران بودم، دانشجویی که در زمره دانشجویان بسیجی بود - از شریاتی که آن زمان به طیف محمود احمدی‌نژاد نزدیک بود - به دفتر کار من آمده بود و می‌خواست با من درباره مقولات فلسفی مصاحبه کند؛ می‌گفت که از سفارت انگلستان می‌آیم و از در سفارت انگلیس بالا رفتیم - البته نه این اتفاق اخیر که منجر به بسته شدن سفارت انگلستان شد؛ ماجرا مربوط به زمانی است که عده‌ای در اعتراض به اتفاقات غزه در مقابل سفارت انگلیس تجمع کردند - ایشان می‌گفت که در صف حمله کنندگان بودم و البته پلیس دخالت کرد و با باتوم ما را کتک زد. من به او گفتم چرا این کار را می‌کنید؟ پاسخ این بود که نباید انگلیس از اسرائیل حمایت کند و در عین حال در ایران سفارت داشته باشد. پرسیدم چرا؟ پاسخ داد به خاطر ظلمی که اسرائیل به فلسطین می‌کند. گفتم این درست است، اما شما که حساسیت‌های ظلم‌ستیزی دارید، آیا نسبت به آنچه در جامعه خودمان می‌گذرد هم، همین اندازه حساس هستید یا فقط حساسیت‌های شما صیغه بیرونی دارد؟ جامعه از شما واکنشی در برابر حجم کثیری از بی‌اخلاقی‌ها و نامردمی‌ها و ظلم‌ها و جفاکاری‌ها ندیده است؛ به همین دلیل هم بوی صداقتی از این رفتارشان به مشام نمی‌رسد. گفتم اگر من بینم شما نسبت به آنچه در جامعه می‌گذرد حساس هستید و نسبت به کژی‌ها و ناراستی‌ها واکنش نشان می‌دهید، دعوی ظلم‌ستیزی شما در این مسئله را صادقانه می‌انگارم. در غیر این صورت، اگر چشمتان را بر مسائلی که پیش روی شماست ببینید و مثلاً حمله گروه‌های حزب‌الله و به اصطلاح لباس شخصی‌ها به دانشجویان و کوی دانشگاه و آزار و اذیت‌هایی که دانشجویان دیده و از تحصیل محروم شده و یا به زندان افتاده‌اند را نادیده بگیرید، چگونه انتظار دارید که مخاطب باور کند که ظلم‌ستیزی شما نسبت به اسرائیل صادقانه است؟

من که به مصداق «چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است» باور نمی‌کنم. مقصودم از «تأکید بیش از حد» و عدم توازن و دور شدن از مسئله اصلی و ایجاد واکنش در شهروندان، این سنخ روبه‌رویی با مسئله اسرائیل است. یا شما به زلزله آذربایجان نگاه کنید، یک فاجعه در سطح ملی اتفاق افتاده، تعداد زیادی از هموطنان ما به سبب وقوع زلزله به سوگ نشسته‌اند، بی‌خانمان شده‌اند، به کمک‌های اولیه و ثانویه نیاز دارند، بسیج مردمی خودجوشی در سراسر ایران برای کمک‌رسانی ایجاد شده و خیل عظیمی از دانشجویان، پزشکان و مردم عادی داوطلبانه به منطقه گسیل شده‌اند. آن‌گاه ما صدای چندانی از صدا و سیما نمی‌شنویم! حتی رئیس‌جمهور تسلیت رسمی نمی‌فرستد، در عین حال در این ایام، شهروندان ایرانی مرتب با تصاویر دلخراش زندگی زنان و کودکان فلسطینی توسط صدا و سیما بمباران می‌شوند. این قبیل سیاست‌هاست که همدلی با مسئله فلسطین را با مشکل روبه‌رو کرده و در شهروندان واکنش ایجاد می‌کند.

این فضا متأسفانه دست روشنفکران مستقل را هم در دفاع از فلسطینی‌های بی‌پناه که به‌حق باید از آنها پشتیبانی کرد، تنگ کرده است. به یاد دارم که زمانی که به ایران برگشته بودم و در دانشگاه تدریس می‌کردم، کمتر از شش ماه، جنگ ۳۳ روزه لبنان و اسرائیل اتفاق افتاد. بعضی از دانشجویان در این باب از من سؤال می‌کردند و در برخی محافل این بحث مطرح می‌شد. عده‌ای موضعشان این بود که امثال من نباید به این سنخ مسائل پردازند و تلویحاً احساس شادمانی می‌کردند از اینکه حزب‌الله لبنان دیگر آن موقعیت سابق را ندارد. ایشان هنگامی که موضع امثال ما را می‌دیدند که نقض آتش‌بس لبنان - اسرائیل به‌وسیله آمریکا و انگلیس در شورای امنیت را نقد می‌کردیم و بسیار منتقد رفتار دولت اسرائیل در برابر مردم بی‌پناه لبنانی بودیم؛ این سنخ مواجهه‌های ما، برای‌شان تعجب‌آور بود و به یاد دارم بعضاً به من می‌گفتند «فلانی از شما انتظار نداشتیم!» البته نه اینکه آن افراد با جنگ و کشتار موافق بودند، اما بر این باور بودند که باید سیاست‌های اسرائیل ستیزی را به کناری نهاد یا آنها را کم‌رنگ کرد. چنان‌که آوردم، علت‌العلل این موضع‌گیری این است که تأکید و تبلیغ بیش از حد روی این مسئله و عدم پرداختن به موضوعات دیگر به نحو متوازن و روشمند، سبب شده عده‌ای این‌گونه واکنش نشان دهند. باز تأکید می‌کنم؛ نمی‌گویم سیاست کلی دفاع از حقوق فلسطینیان در ایران نادرست است، اما تأکید بیش از حد قطعاً تأثیر معکوس داشته است.

بگذارید مثال دیگری از سوی دیگر طیف داشته باشیم؛ در دانشگاه تورنتو که اکنون درس می‌دهم، خانمی ایرانی در کلاس‌های من شرکت می‌کرد. ایشان در دانشگاه تهران در یکی از رشته‌های علوم انسانی لیسانس گرفته و برای ادامه تحصیل به امریکای شمالی آمده است. او به من می‌گفت تا زمانی که ایران بودم تصویر درستی از مناسبات اسرائیل و فلسطین نداشتم و این به‌دلیل سیاست‌های دولتی دیکته‌شده‌ای بود که امکان قضاوت مستقل را از ما در ایران سلب کرده بود، هر حرکتی در حمایت از حقوق مردم فلسطین گویی به حساب دولت نوشته می‌شد، اما از وقتی اینجا آمدم، نگرشم تغییر جدی پیدا کرد. در معرض فضای صادقانه روشنفکران امریکایی منتقد اسرائیل قرار گرفتم، با عده‌ای از روشنفکران اروپایی منتقد، فرصت آشنایی یافتم و حتی روشنفکران یهودی منتقد دولت اسرائیل مانند چامسکی را کشف کردم و از همه مهم‌تر خود روشنفکران اسرائیلی منتقد، من را با مسئله فلسطین آشنا کردند و من اکنون خود را یک فعال اجتماعی در این حوزه می‌دانم.

می‌بینید! اصلاً نباید مسئله را سیاه و سفید دید؛ این منطق باطلی است که چون من به رفتار حکومت ایران نقد دارم، هر موضع دولت را باید به ضد خودش تبدیل کنم و یا برعکس، تصور کنم که هر نوع حمایتی از فلسطین به مصادره گفتمان دولتی می‌انجامد.

این خاطرات را گفتم که روشن شود چرا پاره‌ای از حساسیت‌ها نسبت به چنین موضوعی - البته به نظر من به نادرست - کم شده. این مسائل را توضیح می‌دهم و به عبارت فلسفی‌تر «تبیین» می‌کنم، که چه رخ داده که نسبت به مسئله اسرائیل و فلسطین حساسیت‌زدایی شده است. مسئله را «توجیه» نمی‌کنم و نمی‌گویم این مسئله درست و موجه است، فقط چرایی پیدایی این ماجرا را توضیح می‌دهم. باید فهمید که چگونه این مناسبات و روابط، شکل گرفته است و برای عده‌ای،

پرداختن به چنین موضوعی محلی از اعراب ندارد، چرا که در روایت کسانی که این ماجرا را توضیح می‌دهند و از فلسطین دفاع می‌کنند، از سویی حساسیت‌زدایی نسبت به موارد زیادی که در پیرامون‌شان می‌گذرد دیده می‌شود و از سوی دیگر حساسیت بیش از حد به کسانی که در فلسطین مورد ظلم قرار می‌گیرند. البته بخش دوم این معادله درست است و من هم از این دغدغه‌ها دارم، اما فکر می‌کنم وقتی همراه با اولی نباشد - که برای باورمند شدن به این امر که افرادی صادقانه و خالصانه در پی اعتراض نسبت به آنچه در اسرائیل می‌گذرد، هستند، مهم است - این توازن به هم می‌خورد و آن سخنان هم به سمع قبول شنیده نمی‌شود. همه اینها را لحاظ کنید تا ببینید چرا پرداختن به ماجرای اسرائیل از سوی روشنفکران، جامعه دانشگاهی و اهالی فرهنگ ما، پیش و پس از انقلاب از نظر کمیت و کیفیت متفاوت شده است.

به باور شما بین موضع‌گیری روشنفکران و نواندیشان پیش از انقلاب مثل علی شریعتی، جلال آل‌احمد، آیت‌الله طالقانی، مهدی بازرگان، مرتضی مطهری و دیگران که نسبت به مسئله فلسطین داشتند و روشنفکران پس از انقلاب، تفاوت محسوس و معناداری از نظر کیفیت و کمیت مواضع می‌توان مشاهده کرد؟ و اگر چنین تفاوتی را می‌توان دید، فکر می‌کنید علت آن چیست؟

فکر می‌کنم در مجموع، چه پیش و چه پس از انقلاب، با وجود اختلاف موضع فاحشی که میان دولت پهلوی و دولت جمهوری اسلامی سر مسئله اسرائیل و فلسطین وجود داشت، عموماً روشنفکران ایرانی با مسئله فلسطین همدلی داشته‌اند، هر چند طبیعی است که در سال‌های منتهی به انقلاب ۵۷، با قوت گرفتن گفتمان چپ و از سوی دیگر به دلیل شکل رابطه دولت پهلوی با دولت امریکا و اسرائیل و صبغه ضداستعماری انقلاب ۵۷، مسئله فلسطین در دوره‌ای به کانون مبارزات تبدیل شد و بیشتر یک موتور محرک داخلی بود تا همبستگی‌های معنادار بین‌المللی که از این منظر هم قابل نقد است. ولی در عین حال هم باید توجه داشت که حتی در میان همین روشنفکران منتقد هم، نظرات پیچیده‌تری به نسبت آنچه ما امروز با آن در گفتمان دولتی روبه‌رو هستیم قابل مشاهده است. شما برای نمونه به جلال آل‌احمد که تئوری‌پرداز غرب‌زدگی و یکی از مهم‌ترین روشنفکران ضداستعماری در ایران معاصر است نگاه کنید، وی زمانی که به اسرائیل می‌رود در سفرنامه خود، در عین انتقاد از مناسبات جهانی و دولت اسرائیل و در عین حمایت از فلسطینیان، شیفته زندگی اشتراکی کیبوتصی اسرائیلی‌ها می‌شود و آن را جایی در سفرنامه خود بازتاب می‌دهد. این را از این جهت می‌گویم که ما تصویر کاریکاتوری و یک‌سویه از مواجهه روشنفکران، دست‌به‌دست ندهیم و تلقی جامع‌الاطرافی از رفتار سیاسی آنها داشته باشیم.

اما نکته‌ای که باید در نقد روشنفکران پیش از انقلاب و فضای عمومی مدنظر داشت، این است که بسیاری از گفتمان‌های مورد حمایت دولت بدون اینکه مورد نقد و واکاوی روشنفکران قرار بگیرد، در زمان انقلاب به ضد خود تبدیل شد. یادمان باشد یکی از موارد اصلاحیه‌ای که شاه می‌خواست انجام بدهد، دادن حق رأی به زنان در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی بود، اما با آن امر به دلیل آنکه شاه می‌خواست آن را انجام دهد، مخالفت شد. این در حالی است که در روزهای انقلاب سال ۵۷، زنان

دوشادوش مردان در انقلاب شرکت کردند و پس از انقلاب هم که زنان رأی می‌دهند و این امر پذیرفته شده‌ای است. نفرتی که نسبت به شاه وجود داشت، هر کنش او را در هاله‌ای از ابهام فرومی‌برد و روحانیون و روشنفکران از در نقد و تخفیف و انتقاد از آن بر می‌آمدند. این نگرش درستی نیست و باید آن را فرونهاد؛ متأسفانه پس از سی و اندی سال از وقوع انقلاب بهمن ۵۷، هنوز می‌توان همین اخلاق را در میان برخی روشنفکران ایرانی سراغ گرفت؛ این امر در موضع‌گیری درباره مسئله فلسطین - اسرائیل نیز بازتاب دارد. چون دولت، مدافع فلسطین است، عده‌ای مفتون اسرائیل شده‌اند و هرگونه نگاه انتقادی به سیاست‌های داخلی و خارجی اسرائیل را کنار گذاشته‌اند.

اما بازگردیم به روشنفکران پیش از انقلاب. همان‌طور که اشاره کردید، شریعتی، در این باره موضع صریحی اتخاذ می‌کرد، طالقانی همین‌طور، مطهری در این باب سخن می‌گفت، آیت‌الله خمینی هم در مورد مسئله اسرائیل به صراحت سخن می‌گفت. فضای انقلابی، بر اذهان همه انقلابیون مستولی بود؛ در عین حال یادمان باشد که رژیم پهلوی هم با اسرائیل همدلی داشت و این مسئله یکی از محورهای مبارزه را تشکیل می‌داد. اگر محمدرضا پهلوی با رژیم اسرائیل بر سر مهر نبود، قصه شاید به شکل دیگری رقم می‌خورد. در عین حال در آن زمان، قصه شکل‌گیری کشور اسرائیل در پایان جنگ جهانی دوم و همه حرف و حدیث‌هایی که آن زمان در این باره مطرح می‌شد، بر اذهان روشنفکران تأثیر داشت؛ فقط هم روشنفکران دینی و نواندیشان و عالمان دینی نبودند، روشنفکران چپ هم در مورد این موضوع سخن می‌گفتند. مرحوم شریعتی انتقاد تندی به داریوش آشوری کرد، به خاطر سفری که پیش از انقلاب، به اسرائیل داشت. این را از این جهت می‌گویم تا توجه داشته باشیم که در فضای روشنفکری پیش از انقلاب نمی‌شد به راحتی سخنی همدلانه درباره اسرائیل بر زبان آورد.

اما پس از انقلاب، ماجرا کاملاً تغییر کرد؛ در ۳۴ سال گذشته یکی از دکترین‌های جمهوری اسلامی در سیاست خارجی، همواره نقد و طعن اسرائیل بوده و در شش، هفت سال گذشته این ماجرا اوج گرفته، محمود احمدی‌نژاد ابتدا از محوشدن اسرائیل از روی کره خاکی سخن گفت و پس از آن هم تعابیر مشابهی در این زمینه به کار برد. علاوه بر ایشان، سایر سیاستمداران ایرانی در طعن و نقد و احیاناً نفی اسرائیل چیزی کم نگذاشته‌اند. به نظر درباره مسئله اسرائیل، جدا از تعابیر تندی نظیر محوشدن از روی کره زمین، اصولاً انتقادات مطرح شده موجه است و رفتار غیرانسانی دولت اسرائیل با فلسطینی‌ها را به درستی نشانه رفته است.

علت دوم که باعث کمتر پرداختن روشنفکران به مسئله فلسطین شده، فرو ریختن هیمنه چپ و فروپاشی حکومت جماهیر شوروی و غلبه گفتمان لیبرال - دموکراتیک در ۲۵-۲۰ سال گذشته است؛ هم در بین روشنفکران دینی و هم روشنفکران عرفی. به هر حال ایده‌های لیبرالیستی در این دوران، طرح شده و قدر دیده و بر صدر نشسته و روشنفکران ما در مورد آن بسیار سخن گفته‌اند. شاید یکی از عللی که باعث شده در مقایسه با روشنفکران پیش از انقلاب، روشنفکران پس از انقلاب کمتر به موضوع فلسطین پردازند، همین عامل بوده است. در عین حال همیشه کسانی بوده‌اند که هم منتقد سیاست‌های جاری حکومت ایران، هم منتقد سیاست‌های جاری حکومت اسرائیل بوده‌اند.

با توجه به اینکه شما تأکید دارید که اظهار نظر نسبت به وضعیت فلسطین، می‌تواند یکی از وظایف روشنفکری باشد، به‌عنوان یک روشنفکر چگونه می‌شود نقش فعالی در مسئله فلسطین داشت و چه پیش‌نیازهایی ضروری است تا به ایفای نقش فعال روشنفکران در این زمینه بینجامد؟

روشنفکران باید دربارهٔ این موضوع سخن بگویند؛ چون با جامعه سرو کار دارند، باید بکوشند بر اذهان مردم تأثیر بگذارند. ما نباید در این باب «نُؤْمِنُ بَعْضٌ وَنُكْفِرُ بَعْضٌ» (نسا: ۱۵۰) بشویم. اگر ما حساسیت‌های عدالتخواهانه داریم، از هر دو سو باید موضع‌گیری کنیم، یعنی هم نقد مناسبات و روابط سیاسی جاری را انجام دهیم و چشم نقاد جامعه باشیم نسبت به آنچه در ایران کنونی پیش می‌رود و چه به لحاظ عملی نسبت به آنچه در جامعه جاری است، حساسیت نشان بدهیم و از سوی دیگر حساسیت خود را نسبت به آنچه در پیرامون می‌گذرد نیز نشان بدهیم و دفاع از حقوق فلسطینی‌ها را در دستور کار خود قرار دهیم.

درست است که عدم توازن در جامعه ما پدیدار شده، درست است که اسرائیل ستیزی رسمی و حکومتی شده است، درست است که کسانی چشمانشان را بر اموری که در جامعه می‌گذرد می‌بندند و فرافکنی می‌کنند و به آنچه بیرون از جامعه اتفاق می‌افتد بیشتر می‌پردازند، اما از این سخن درست نمی‌شود به نتیجه نادرستی رسید که به حقوق فلسطینیان نپردازیم. این سخن حقی است که از آن نتیجه ناحقی گرفته می‌شود. آن مقدمه درست است و این عدم توازن ناموجه است و تأثیر معکوس بر افراد می‌گذارد، چرا که بوی عدم صداقت از این یک بام و دو هوا رفتار کردن به مشامشان می‌رسد، اما نباید از آن مقدمه، نتیجه باطلی گرفت.

همان‌طور که ابتدای گفت‌وگو اشاره شد، نباید میان حل امور و مناقشات داخلی و بین‌المللی اولویت‌بندی کرد، بلکه باید این دو حوزه را با هم در ترازوی سنجش قرار داد. چشم نقاد و بیدار روشنفکر باید بتواند مرزبندی‌های سیاسی را درنوردد و بازتاب صدای عدالتخواهی و آزادیخواهی، به نحو سازگار و فراگیر باشد، از این رو یک روشنفکر، نباید بر اساس اولویت‌های وطن، خون، مذهب در این گونه امور دست به تقدم و تأخر بزند و مرزبندی کند و مبتنی بر آن موضع‌گیری نماید. مثلاً اگر امروز در جامعه ایران، ظلمی به برادران و خواهران افغان ما روا داشته می‌شود که هموطن ما نیستند، وظیفهٔ روشنفکر است که از حقوق این افراد به صراحت دفاع کند. طبیعی است که روشنفکران هم مثل دیگر شهروندان، مجال محدودی دارند، به همین دلیل ممکن است بیشتر زمان خود را صرف حوزه‌های خاصی کنند، مثلاً به‌عنوان یک روشنفکر دینی بکوشند جهان دینداران را فراخ کنند و به پالایش سنت دینی همت گمارند، اما این امر ربطی به اتخاذ موضع درباره امور اجتماعی ندارد، یعنی زمانی که نوبت به قضاوت اجتماعی می‌رسد، روشنفکر باید بتواند با فاصله گرفتن از تعلق خاطر اجتماعی/سیاسی، دینی و بومی خود، حقوق بین‌دین انسان‌ها را پاس بدارد.

مسئله فلسطین یک مسئله انسانی است و در همه‌جای دنیا افرادی هستند که به این موضوع حساس هستند؛ شما می‌بینید که در نروژ، انگلستان، بلژیک، کانادا، فرانسه، امریکا و... افرادی در تظاهرات‌هایی که در دفاع از حقوق مردم فلسطین برپا

می‌شود، شرکت می‌کنند و یا از سازمان‌هایی که به فلسطینی‌ها کمک‌های انسانی می‌کنند، حمایت می‌کنند و با آنها کار می‌کنند. این امور را به رأی‌العین دیده‌ام، در همین امریکا هم بسیاری از مردم نسبت به سیاست‌های جاری دولت امریکا نسبت به اسراییل خوشبین نیستند، در کانادا هم همین‌طور. باید حساب دولت‌ها را از ملت‌ها جدا کرد. حساسیت‌های اخلاقی و انسانی، عدالتخواهی و ظلم‌ستیزی ایجاب می‌کند که ما نسبت به این موضوع حساس باشیم، اما عدم‌توازی که در داخل وجود دارد، افراد را نسبت به این موضوع بدبین کرده است. اگر افرادی چند صباحی خارج از کشور زندگی کرده باشند این توازن را می‌توانند برقرار کنند، چیزی که متأسفانه در ایران کمتر دیده می‌شود.

به نظرم، درحالی‌که جمهوری اسلامی در اسراییل‌ستیزی که گاهاً متأسفانه تن به یهودستیزی هم می‌زند، به ظاهر در فلسطین محوری گوی سبقت را از همگان ربوده، فعالیت‌های انسان‌دوستانه غیردولتی نظیر همین ویژه‌نامه شما می‌تواند فضایی برای بحث و گفت‌وگوی مستقل پیرامون فلسطین باز کند؛ روشنفکران این‌گونه می‌توانند گفت‌وگوهای سازنده و نشان دهند که نسبت به ظلم موضع دارند و همچنان که چشم‌بیدار جامعه‌اند و مناسبات جاری را نقد می‌کنند، به فلسطین هم توجه دارند. یادمان باشد رفتاری که دولت اسراییل با شهروندان عرب خود می‌کند، واقعاً غیر انسانی است. همه ما مطلعیم از آنچه در غزه و بیت‌المقدس و آنچه بر اعراب اسراییلی می‌گذرد - یعنی اعرابی که شهروند کشور اسراییل بوده و از یک‌سو با تبعیض‌ها روبه‌رو هستند و از سوی دیگر، با قطعنامه‌های بین‌المللی که تو می‌شوند و اسراییل هم با خیال راحت روابطش را با فلسطینی‌ها و لبنان تنظیم می‌کند. روشنفکر حوزه عمومی نه از منظر کارشناس روابط بین‌المللی، بلکه از منظر کسی که به روابط انسانی نا عادلانه و ظالمانه حساس است، در این باره سخن می‌گوید و نارضایتی خویش را اعلام می‌کند.

در اوایل دهه ۸۰ شمسی که برای ادامه تحصیل در رشته فلسفه به انگلستان رفته بودم، با برخی از دانشجویان ایرانی که در انگلستان یا سایر کشورها بزرگ شده بودند، و برخی از دانشجویانی که از ایران برای تحصیل آمده بودند، آشنا شدم. یکی از مباحثی که آنجا مطرح بود، بحث فلسطین بود؛ در بین گروه‌هایی که در دانشگاه فعالیت می‌کردند، گروه «دوستان فلسطین» جلسات مفصلی در دانشگاه برگزار می‌کرد. رئیس گروه «دوستان فلسطین»، یک ایرانی بود که در انگلستان بزرگ شده بود. به یاد دارم که برخی از دانشجویان ایرانی که از ایران برای ادامه تحصیل در مقاطع فوق‌لیسانس و دکترا آمده بودند به او می‌گفتند «ما خسته شدیم از بس حرف‌های این‌چنینی شنیدیم و فکر می‌کردیم زمانی که به انگلستان می‌آییم این خبرها نباشد و کمتر چنین سخنانی بشنویم؛ برای ما جالب است که یک ایرانی این مسئله را در این دانشگاه پی می‌گیرد». البته دیگر ملیت‌ها هم به این گروه پیوسته بودند، بسیاری از دانشجویان عرب، اسکاندیناویایی و... در جلسات شرکت می‌کردند. خود من هم در آن جلسات بحث‌انگیز شرکت می‌کردم؛ سخنران‌هایی از سفارت‌های اسراییل و کشورهای عربی دعوت می‌شدند و بحث‌های مفیدی درباره مناقشه فلسطین و اعراب در آن جلسات درمی‌گرفت. از سوی دیگر، عده‌ای در داخل، تا چنین سخنانی درباره اسراییل طرح می‌شود، می‌گویند «عمر و زید هم که درباره اسراییل همین را می‌گویند». اشکالی ندارد؛ هر کسی سخن موجهی گفت باید آن را پذیرفت و بر آن صحنه نهاد؛ به تعبیر ارسطو، «حقیقت عزیزتر از افلاطون است». حتی اگر استاد افلاطون‌نامی هم داشته باشی، حقیقت از او عزیزتر است. حقیقت، صداقت،

انسانیت و حساسیت‌های اخلاقی موجه، بر همه امور برتری دارد. در این سیاق هم، عدالت‌طلبی و ظلم‌ستیزی ایجاب می‌کند که ما نسبت به این موضوع حساس باشیم و آنرا در دستور کار قرار دهیم.

دولت اسرائیل نسبت به شهروندان یهودی خود، مناسبات و روابط را رعایت می‌کند، اما تبعیض آشکاری در حق شهروندان عرب خود رومی دارد. برخی از بزرگراه‌ها در تل‌آویو هستند که اعراب حق رانندگی کردن در آنها را ندارند و فقط شهروندان اسرائیلی - یهودی می‌توانند از آنجا عبور کنند. عنایت داریم که عرایض من متضمن یهودی‌ستیزی نیست، قطعاً اینکه کسی خواستار محو شدن کشور اسرائیل باشد باطل است و راه به جایی نخواهد برد. ما با آیین یهودیت بر سر مهر هستیم؛ این دین، از ادیان ابراهیمی است و ما با پیروان این آیین و با شهروندان اسرائیل مشکلی نداریم. نقد ما معطوف به سیاست‌های جاری کشور اسرائیل است که حول تبعیض نسبت به شهروندان عرب اسرائیلی سامان یافته است، ظلم‌هایی که نسبت به فلسطینی‌های ساکن غزه یا فلسطینی‌های آواره‌ای که در لبنان یا دیگر کشورها زندگی می‌کنند، رواداشته می‌شود.

همه این امور نشان می‌دهد که اسرائیل پایبند به بخش زیادی از قیود اخلاقی نیست و در این میان سیاست‌های جاری امریکا نسبت به اسرائیل و وتو کردن قطعنامه‌های شورای امنیت در مورد اسرائیل توسط امریکا، بر میزان انتقاد ما می‌افزاید. اگر نسبت به آنچه در کشورمان رخ می‌دهد به حق معترضیم، باید نسبت به شهروندان فلسطینی هم حساسیت انسانی داشته باشیم. فقط ما ایرانی‌ها و مسلمان‌ها، منتقد این سیاست‌های اسرائیل نیستیم، بسیاری از غیرمسلمان‌های ساکن کانادا، امریکا و استرالیا هم رفتارهای اسرائیل را نقد می‌کنند؛ اما همان‌طور که گفتیم، به خاطر نوع سیاست‌های اسرائیل ستیز دولت ما، متأسفانه حجابی پدید آمده که برخی نمی‌توانند به درستی ماجرا را ببینند و به نگاه جامع‌الاطرفی برسند و نقد رفتارهای اسرائیل را نیز در دستور کار خود قرار بدهند.

باید استانداردهای دوگانه را دید و در نظر آورد و به آن اعتراض کرد. فرض کنید درباره قصه برنامه هسته‌ای؛ کاری به سیاست‌های خارجی دولت ایران ندارم و صلاحیت هم ندارم که درباره آن تخصصی صحبت کنم؛ به عنوان یک روشنفکر می‌بینیم که نباید در عرصه بین‌المللی نسبت به این تعداد کلاهک هسته‌ای که اسرائیل دارد انتقاد کرد و گویی این مسئله را همه باید بپذیرند، اما وقتی کشور ایران و یا دیگر کشورها می‌خواهند هسته‌ای شوند، اینجا بسیار مناقشه می‌شود، چرا اسرائیل حق دارد کلاهک هسته‌ای داشته باشد و در عین حال عضو سازمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای نباشد، اما سایر کشورها حق ندارند؟ این مناسبات غیرعادلانه بین‌المللی است که مورد نقد روشنفکر واقع می‌شود. اینکه کلاهک هسته‌ای برای اسرائیل، نقش بازدارنده دارد و درصد حملات نسبت به کشور اسرائیل بالقوه بیشتر است، ادعایی است که بقیه کشورها هم می‌توانند بکنند، چرا اسرائیل باید در این باره حق ویژه باشد؟ یا همه باید داشته باشند، یا همه خلع سلاح شوند. اما اینکه اسرائیل چند صد کلاهک هسته‌ای داشته باشد و در عین حال این همه حساسیت نسبت به سایر کشورها نشان داده شده و گفته شود که ما هستیم که تعیین می‌کنیم کدام کشورها برای صلح جهانی خطرناکند و کدام‌ها نیستند، آشکارا بوی مناسبات غیرعادلانه می‌دهند؛ باید نسبت به تمامی مناسبات غیرعادلانه حساس باشیم.

همان‌طور که از ابتدای سخنانم تأکید کردم، می‌شود همه این وجوه را با هم در نظر داشت؛ عدالتخواهی و ظلم‌ستیزی اقتضا می‌کند که روشنفکر هرگاه لازم باشد نسبت به سیاست‌های جاری انتقاد کند، در عین حال نسبت به مسئله فلسطین حساس باشد و در سطح بین‌المللی نیز چشم‌ها را بر مناسبات و روابط ناعادلانه نبندد. این گونه است که تصور می‌کنم روشنفکران می‌توانند در درازمدت در این باره گفتمانی بسازند. البته این امر، کوشش جمعی می‌طلبد و یک دست صدا ندارد. می‌توان با اخذ چنین نگرشی در یک بازه زمانی نه چندان طولانی، آموزه‌هایی را در این زمینه بر مسند تصویب نشانند و نهادینه کرد.